

# مارکس، مجازات اعدام و حق حیات

نویسنده: رابرت م. بوم<sup>۱</sup>

مترجم: هامون نیشابوری

جای شگفتی است که کارل مارکس با وجود آن که نوشته‌های چندانی درباره جرم و مجازات ندارد، اما بر این مباحث چنین تأثیر شگرفی داشته است. آثار او الهام‌بخش حجم عظیم متون جرم‌شناسی مارکسیستی (انتقادی یا رادیکال) بوده است. با این همه، کمبود تحلیل‌هایی درباره اعدام در این متون جرم‌شناختی مارکسیستی کاملاً مشهود است. هدف از این مطالعه آن است که نشان دهیم کدام خوانش از آثار مارکس می‌تواند به فهم مجازات اعدام یاری رساند.

## نظر مارکس درباره مجازات مرگ

مفصل‌ترین نظرات مارکس درباره اعدام را در مقاله‌ای در روزنامه نیویورک دیلی تریبون<sup>۲</sup>، به تاریخ ۱۸ فوریه ۱۸۵۳، می‌توان یافت. ساختار این مقاله از این قرار است: نخست، او نمونه‌هایی از مواردی را مطرح می‌کند که نشان می‌دهند مجازات مرگ تأثیر ضدبازدارنده یا خشونت‌آمیزی داشته است؛ به عبارت دیگر، اعدام منجر به قتل شده است. همچنین با ذکر برخی داده‌ها نشان می‌دهد که قتل و خودکشی «ارتباط تنگاتنگی با اعدام مجرمان دارد». مارکس نخستین کسی نبود که متوجه تأثیر ضدبازدارنده اعدام شد، اما از جمله نخستین کسانی بود که در این باره مطلب منتشر کرد. برای مثال، دکتر بنجامین راش<sup>۳</sup>، فردی که بنیان‌گذار جنبش الغای مجازات مرگ در آمریکا تلقی می‌شود، در قرن هجدهم به این نکته اشاره داشت که اعدام ممکن است سبب افزایش جنایت شود.

مارکس در رابطه با تأثیر بازدارنده مجازات می‌نویسد: «از زمان قابیل، مجازات باعث مرعوب شدن یا بهتر شدن کسی نشده است». مارکس نخستین کسی نبود که تأثیر بازدارنده اعدام را زیر سؤال می‌برد، اما از نخستین کسانی بود که در این باره ابراز تردید می‌کرد. نظرات او بعدها تأیید شد. جان استیونس<sup>۴</sup>، قاضی دیوان عالی ایالات متحده آمریکا، در رابطه با پرونده بیز علیه ریز<sup>۵</sup> (۲۰۰۸) گفته است: «به‌رغم ۳۰ سال

---

John Stevens .۴

Baze v. Rees .۵

Robert M. Bohm .۱

New York Daily Tribune .۲

Benjamin Rush .۳

تحقیقات میدانی در این زمینه، هنوز هیچ مدرک آماری معتبری وجود ندارد که نشان دهد مجازات اعدام بر روی مجرمان بالقوه تأثیر بازدارنده دارد». در سال ۱۹۸۹، پس از بررسی جامع تحقیقات درباره مجازات مرگ توسط گروهی از پژوهشگران برجسته، انجمن جرم‌شناسی آمریکا با صدور بیانیه‌ای مجازات اعدام را محکوم کرد و خواستار لغو آن شد. از جمله دلایل این انجمن برای اتخاذ چنین موضعی فقدان «ادله منسجم و محکم درباره بازدارندگی اعدام» بود (Petersilia, ۱۹۹۰: ۱). بنا بر پیمایشی که از ۶۷ دبیر کنونی و پیشین سه سازمان برجسته حرفه جرم‌شناسی - انجمن جرم‌شناسی آمریکا، آکادمی علوم عدالت کیفری، و انجمن قانون و جامعه - صورت گرفت، مشخص شد که ۸۰ درصد آنان فکر می‌کنند مجازات مرگ بیشتر از حبس طولانی مدت خصلت بازدارندگی ندارد (Akers و Radelet, ۱۹۹۶). این بررسی بر تأثیر افزوده بازدارندگی مجازات اعدام تمرکز داشت؛ یعنی این که آیا مجازات اعدام بیش از مجازات‌های دیگری چون حبس ابد با امکان عفو تأثیر بازدارندگی دارد یا خیر. هیچ ادله‌ای وجود ندارد که نشان دهد مجازات اعدام تأثیر افزوده بازدارندگی دارد.

دوم این که مارکس منتقدِ باور به اراده و خواست آزاد در ایدئالیسم آلمانی کانت<sup>۶</sup> و هگل<sup>۷</sup> است. هستی‌شناسی مارکس متفاوت بود. مارکس در *ایدئولوژی آلمانی*<sup>۸</sup> می‌نویسد: «روشن است که ... افراد همدیگر را، از نظر فیزیکی و ذهنی، به وجود می‌آورند اما خودشان را نه.» (Marx و Engels, ۱۹۷۶: ۵۶-۵۵). مارکس در مقاله خود با نظر مساعد از اثر آدولف کتله<sup>۹</sup>، اثبات‌گرا و «آماردان اخلاقی»، نقل قول می‌کند. کتله نشان داده بود که تعداد و نوع جرایم در «جامعه بورژوای مدرن» (در ابتدای قرن نوزدهم از این عنوان برای ارجاع به فرانسه و ایالات متحده استفاده می‌کردند) قاعده‌مند است. این کتله بود که برحسب اتفاق نشان داد عامل اصلی در جرایم خشونت‌آمیز «فقر نسبی»، یعنی وجود نابرابری فراوان بین فقرا و اغنیا در یک محدوده، است. به گفته کتله، «فقر نسبی» با برانگیختن حسادت افراد باعث می‌شد آنان دست به جرایم خشونت‌آمیز بزنند. به باور او، این مسئله زمانی بیشتر صدق پیدا می‌کرد که به علت تغییر شرایط اقتصادی، برخی فقیر می‌شدند و برخی ثروت به دست می‌آوردند (Taylor و دیگران, ۱۹۷۴: ۳۷-۳۸؛ Vold و Bernard, ۱۹۸۶: ۱۳۱-۱۳۲). صورت‌بندی کتله با تحلیل مارکس همخوانی دارد؛ جرم‌شناسان مارکسیستی یا انتقادی کنونی از مفهوم «فقر نسبی» یا «محرومیت نسبی» استفاده می‌کنند (برای مثال بنگرید به Young, ۱۹۹۷: ۳۰).

سوّم، مارکس استدلال می‌کرد که «مجازات چیزی نیست جز ابزار جامعه برای دفاع از خود در برابر تخطّی از شرایط اساسی آن، حال این شرایط هر چه می‌خواهد باشد». سپس با طعنه، و با اشاره به سرمایه‌داری، می‌گوید: «آیا ضروری نیست که به جای ستایش از مأمور اعدامی که با اعدام کردن مجرمان بسیار فقط جا را برای عرضه مجرمان جدید باز می‌کند، به تغییر نظامی بیندیشیم که مولّد این مجرمان است؟» به باور مارکس، در جامعه‌ای که «به تمدّن خود می‌بالد» مجازات اعدام کاربرد ندارد. از این لحاظ او با دیدگاهی هم‌داستان است که به فیودور داستایوفسکی<sup>۱۰</sup> و وینستون چرچیل<sup>۱۱</sup> نسبت داده می‌شود: «عصبانیت و خشم عامّه نسبت به جرم و مجرمان یکی از ملاک‌های قابل اعتماد سنجش تمدّن در هر کشوری است.»

مارکس باور داشت که سرمایه‌داری مولّد تعداد و نوع جرمی است که مجازات می‌کند. یکی از نقش‌های دولت مشخص کردن جرم و اعمال مجازات است. اعدام شدیدترین شیوه اعمال قوه قهریه است و معمولاً به فجیع‌ترین جرایم، بنابر تعریف دولت، اختصاص دارد، که لزوماً آسیب‌زننده‌ترین جرایم نیستند. ظاهراً مارکس توقّع داشت که در جوامع سرمایه‌داری جرایم فجیعی به وقوع بپیوندد و دولت سرمایه‌داری در مواجهه با آن به مجازات مرگ متوسّل شود.

### جرم مستحقّ مجازات مرگ

به پیروی از توصیف اینگلس از علل جرم در وضعیت طبقه کارگر در انگلستان<sup>۱۲</sup> (۱۹۶۸: ۱۴۶-۱۴۵)، جرم‌شناسان مارکسیست استدلال می‌کنند که جرایم فجیع – نوعی از جرم که به احتمال زیاد مستحقّ مجازات مرگ است – محصول شرایط مایوس‌کننده و خشونت‌آمیزند و بسیاری از مردم در جامعه سرمایه‌داری مجبور به زندگی در چنین شرایطی‌اند. تیلور، والتون<sup>۱۳</sup>، و یونگ در مقام جرم‌شناس می‌گویند: «این‌طور نیست که [تحت سیطره سرمایه‌داری انسان به خاطر «طبیعت» خود همانند حیوان رفتار می‌کند، بلکه به سبب نظم و آرایش اجتماعی تولید، او اساساً اجازه ندارد به نحو دیگری رفتار کند» (۱۹۷۵: ۲۳). برآوردهای اخیر این ادّعا را تأیید می‌کند. در سراسر کشور، حدود ۴۰ درصد از کیفرخواست‌های اعدام مربوط به قتل در خلال جنایت است؛ یعنی قتلی که در هنگام وقوع جنایتی دیگر، مانند سرقت مسلّحانه، روی می‌دهد (Walker, ۲۰۰۶) و بسیاری از قتل‌های مستحقّ مجازات مرگ پیامد «آسیب‌های جانبی» در تجارت غیرقانونی موادّ مخدّر است.

۱۲. Die Lage der arbeitenden Klasse in England.

۱۳. Walton.

۱۰. Fyodor Dostoevsky.

۱۱. Winston Churchill.

الیوت کوری<sup>۱۴</sup>، جرم‌شناس، پیش‌تر هفت عنصر «جوامع سرمایه‌داری» یا «جوامع مبتنی بر بازار» را مشخص کرده بود که به باور او، در ترکیب با یکدیگر، احتمالاً منجر به وقوع جرایم خشونت‌آمیز می‌شوند. این هفت عنصر عبارت‌اند از:

- ۱) «از دست رفتن تدریجی ابزار امرار معاش» (فقدان کار دائمی با درآمد مناسب)
- ۲) «افزایش نابرابری اقتصادی و محرومیت مادی افراطی»
- ۳) «قطع خدمات و حمایت‌های دولتی، به خصوص برای خانواده‌ها و کودکان»
- ۴) «از بین رفتن حمایت و مراقبت دوسویه گروهی و غیررسمی»
- ۵) «انتشار فرهنگ مادی‌گرایانه و بی‌توجهی نسبت به دیگران» (برتری یافتن «مصرف و رقابت فردی خشونت‌آمیز بر ارزش‌های جامعه، خدمت، و کار ثمربخش»)
- ۶) «عدم نظارت بر خرید و فروش فناوری خشونت» (فقدان نظارت دولتی بر خرید و فروش اسلحه)
- ۷) «تضعیف بدیل‌های سیاسی و اجتماعی» (امری که باعث می‌شود افرادی که بیشتر در معرض خطر قرار دارند، نتوانند از منظر جمعی مشکلات خود را تعریف کنند) (Currie, ۱۹۹۷ a؛ همچنین بنگرید به Currie, ۱۹۹۷ b)

هر چند می‌توان با این تحلیل مارکسیستی که جوامع سرمایه‌داری جرایم خشونت‌آمیز به بار می‌آورند، موافق بود، اما ضرورتاً از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که پاسخ جوامع سرمایه‌داری به جرایم خشونت‌آمیز باید اعدام باشد؛ تاریخ نیز همین امر را نشان می‌دهد. همچنین نمی‌توان نتیجه گرفت که جوامع دارای دولت سوسیالیستی عاری از جرایم خشونت‌آمیز خواهند بود؛ تاریخ بر این امر نیز گواه است. از نظر جرم‌شناسان مارکسیستی، مقدار و نوع جرایم خشونت‌آمیز در جوامع دارای دولت سوسیالیستی، در مقایسه با جوامع سرمایه‌داری، متفاوت خواهد بود، زیرا در این جوامع نزاع طبقاتی شدت کمتری دارد (بنگرید به Chambliss, ۱۹۷۶: ۹). جوامع دارای دولت سوسیالیستی، به ویژه در سال‌های ابتدایی گذار، احتمالاً برخی بازمانده‌های «جرایم بورژوازی» و مجازات اعدام را تجربه خواهند کرد. تاریخ همچنین نشان داده است که رهبران جدید دولت‌های سوسیالیستی از مجازات اعدام استفاده می‌کنند تا از دست دشمنان سیاسی خود خلاص شوند. با این حال، زمانی که دولت سوسیالیستی تا اندازه‌ای تحکیم پیدا کرد، اغلب مجازات اعدام را، دست کم برای مدتی کوتاه، لغو خواهد کرد. برای مثال، در سال ۱۹۱۷، کنگره دوم شوراهای<sup>۱۵</sup> مجازات مرگ را ملغای اعلام کرد و

سپس در ۱۹۲۲ مجدداً آن را برقرار ساخت؛ حتی استالین<sup>۱۶</sup> در سال ۱۹۴۷ مجازات مرگ را لغو کرد، اما در سال ۱۹۵۰ آن را برای جرایم سیاسی مجدداً بازگرداند (Caffentzis، ۲۰۰۰).

## موجود نوعی و مجازات اعدام

از نظر مارکس، سوسیالیسم دولتی صرفاً مرحله‌ای گذرا در راه رسیدن به کمونیسم بود، درست همان طور که سرمایه‌داری مرحله‌ای گذرا در راه رسیدن به سوسیالیسم بود. دیدگاه مارکس این بود که در مراحل پیشرفته‌تر جامعه کمونیستی بدون دولت (آنچه مارکس «از بین رفتن دولت» می‌خواند)، دیگر نیازی به مجازات اعدام (یکی از ابزارهای دولت) نخواهد بود، زیرا طبقات معارض و «جرایم بورژوازی» از میان خواهد رفت و نوع بشر به «موجود نوعی» تبدیل خواهد شد. مارکس (همانند روسو<sup>۱۷</sup>) باور داشت که انسان‌ها ذاتاً نیک‌اند و جامعه آن‌ها را فاسد می‌کند. حتی اگر انسان‌ها صرفاً محصول تجارب خود بودند (چنان که لاک<sup>۱۸</sup> می‌گفت)، جامعه‌ای فاسد می‌توانست بسیاری از آن‌ها را فاسد کند.

پرسش جالب توجه این است که «موجود نوعی» چه ویژگی‌ای دارد که باعث می‌شود ضرورت مجازات اعدام از بین برود؟ مارکس مفهوم «موجود نوعی» را از فیلسوف آلمانی، لودیگ فویرباخ<sup>۱۹</sup>، اقتباس کرده بود. فویرباخ در جوهر مسیحیت<sup>۲۰</sup> می‌نویسد که آن‌چه انسان را از حیوان متمایز می‌کند صرف آگاهی نیست، بلکه نوع ویژه‌ای از آگاهی است. این «آگاهی انسانی» صرفاً آگاهی فرد به عنوان فرد نیست، بلکه آگاهی فرد به عنوان عضوی از نوع بشر نیز هست؛ عضوی که «جوهر بشری» او همان جوهر سایر انسان‌هاست (Bottomore، ۱۹۶۳). مارکس به این صورت‌بندی فویرباخ، این باور را افزود که تنها زمانی زیست و عمل انسان‌ها اصیل است، یعنی با جوهر و طبیعت آن‌ها همخوانی دارد، که آن‌ها آگاهانه به عنوان «موجود نوعی» یا «موجود اجتماعی» عمل و زندگی کنند (Bottomore، ۱۹۶۳). مارکس در مقاله خود با عنوان «درباره مسئله یهود»<sup>۲۱</sup> می‌نویسد که در جوامع سرمایه‌داری انسان‌ها به هیچ وجه «موجود نوعی» نیستند. در جوامع سرمایه‌داری انسان‌ها خودخواه‌اند، از جامعه جدا افتاده‌اند، در خود فرو رفته‌اند، تنها دل مشغولی آن‌ها منافع شخصی‌شان است و بنابر هوس عمل می‌کنند (Bottomore، ۱۹۶۳: ۲۶). تنها پیوندی که بین انسان‌ها در جامعه سرمایه‌داری وجود دارد، ضرورت طبیعی، نیاز و منفعت شخصی، حفظ اموال، و خودخواهی است (Bottomore، ۱۹۶۳: ۲۶).

۱۹. Ludwig Feuerbach  
۲۰. Das Wesen des Christentums  
۲۱. Zur Judenfrage

۱۶. Stalin  
۱۷. Rousseau  
۱۸. Locke

مارکس نظر خود را درباره کار بیگانه‌شده (در جوامع سرمایه‌داری) در دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی<sup>۲۲</sup> تحریر می‌کند. او در این اثر توضیح می‌دهد که کار بیگانه‌شده باعث بیگانگی انسان و طبیعت می‌شود؛ انسان‌ها را از خودشان، از کارکردهایشان، فعالیت‌های زندگی‌شان، بیگانه می‌کند، و به این ترتیب، باعث بیگانگی انسان‌ها از یکدیگر، از هم‌نوعانشان، می‌شود (Bottomore، ۱۹۶۳: ۱۲۷). از نظر مارکس، کار بیگانه‌شده کاری است که:

(۱) «نسبت به کارگر بیرونی است، جزئی از طبیعت او نیست، و در نتیجه او خود را در کارش محقق نمی‌سازد، بلکه خود را انکار می‌کند. به جای احساس سعادت احساس بدبختی دارد. انرژی‌های جسمانی و ذهنی خود را آزادانه نمی‌پروراند، بلکه از نظر جسمانی احساس خستگی و از نظر ذهنی احساس حقارت می‌کند.»

(۲) «کار او اختیاری نیست، بلکه تحمیل‌شده و اجباری است. کار برآوردن نیاز نیست، بلکه وسیله‌ای برای برآوردن نیازهای دیگر است. این واقعیت که به محض حذف اجبار فیزیکی یا هر نوع اجبار دیگری، مانند طاعون از کار اجتناب می‌شود، به خوبی ماهیت بیگانه‌شده آن را نشان می‌دهد.»

۳- «ماهیت بیرون‌بودگی کار نسبت به کارگر در این واقعیت به خوبی آشکار است که این کار خود او نیست، بلکه برای فرد دیگری کار می‌کند و در حین کار، او به دیگری تعلق دارد و نه خودش.»

(Bottomore، ۱۹۶۳: ۱۲۵-۱۲۴)

مارکس نتیجه گرفت که انسان‌ها (کارگران) در جوامع سرمایه‌داری تنها در کارکردهای حیوانی خود - خوردن، نوشیدن، و تولید مثل، یا حداکثر در محل اقامت و آرایش و زینت شخصی - است که احساس می‌کنند آزادانه فعالیت می‌کنند، اما در کارکردهای انسانی خود به رتبه حیوانات تنزل پیدا می‌کنند. (Bottomore، ۱۹۶۳: ۱۲۵). در چنین شرایطی، بروز جرایم خشونت‌آمیز تعجب‌آور نیست.

### کمونیسم و مجازات اعدام

از نظر مارکس «کمونیسم الغای قطعی مالکیت خصوصی»، و در راستای تحلیل حاضر، «[پایان دادن به] از خود بیگانگی انسان ... است. در نتیجه، کمونیسم بازگشت خود انسان به عنوان امری اجتماعی، یعنی انسان واقعی، است؛ بازگشتی کامل و آگاهانه که تمام مواهب تحولات پیشین را از آن خود می‌کند» (Bottomore،

۱۹۶۳: ۱۵۵). مارکس می‌نویسد: «چاره قطعی ستیز بین انسان و طبیعت، و بین انسان و انسان، است. راه حل حقیقی تعارض بین وجود و جوهر، بین شیء‌انگاری و خوداثبات‌گری<sup>۲۳</sup>، بین آزادی و جبر، بین فرد و نوع، است» (Bottomore, ۱۹۶۳: ۱۵۵). به باور مارکس، در جامعه کمونیستی «رقابت به شکلی که ما می‌شناسیم جای خود را به همکاری، که هنوز باید درباره آن بیاموزیم، می‌دهد» (Ollman, ۱۹۷۶: ۱۰۶).

جامعه کمونیستی نیازی به مجازات اعدام و دولتی که مجری آن باشد، ندارد. مجازات اعدام در دوران گذار از جامعه دارای دولت سوسیالیستی به جامعه کمونیستی نیز زیان‌بخش خواهد بود، زیرا در دوران گذار، مجرمان جرایم مستحق مرگ نقشی مهم، سازنده، و آموزنده برعهده خواهند داشت (بنگرید به Gordon, ۱۹۷۶: ۱۲۰). در دوران گذار، با این مجرمان «چنان برخورد خواهد شد که بسیاری از خانواده‌ها با عضوی از خانواده که به اعتماد خانواده خیانت کرده است، رفتار می‌کنند» (Gordon, ۱۹۷۶: ۲۱۰). جامعه ناکامی جمعی خود را خواهد پذیرفت و با کمک مجرمان به دنبال راه‌هایی برای اصلاح کلیت جامعه خواهد گشت (بنگرید به Gordon, ۱۹۷۶: ۲۱۰).

کوری معتقد است که در حال حاضر نویدبخش‌ترین اهرم تغییر و در عین حال مؤثرترین راه کاستن از جرایم خشونت‌آمیز، «اشتغال کامل<sup>۲۴</sup> در شغلی است که از نظر اجتماعی بااهمیت باشد و حقوق خوبی داشته باشد و ساعت کاری آن معقول باشد» (Currie, ۱۹۹۷ a: ۱۶۸). لازمه چنین سیاستی «افزایش قابل توجه استخدام در بخش‌های عمومی و غیرانتفاعی اقتصاد و تدوین سیاست‌هایی برای اشتراک‌گذاری شغلی و کاهش ساعت کاری است» (Currie, ۱۹۹۷ a: ۱۶۸). تأکید بر این امر اهمیت دارد که اشتغال کامل و سایر موارد، به عنوان راهی برای کاهش جرایم خشونت‌آمیز، اصلاحی است که مختص زمان حاضر (یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم) و احتمالاً دوران سوسیالیسم دولتی است. با این حال، راه حل طولانی‌مدت، نه این موارد، بلکه کمونیسم است.

## نقد

اگر مارکس وجود اعدام را در جوامع سرمایه‌داری امری ضروری می‌دانست، که این طور به نظر می‌رسد، باید گفت در اشتباه بوده است. تقریباً تمام جوامع پیشرفته، به جز ایالات متحده و ژاپن، و همچنین جوامع دارای دولت سوسیالیستی، مجازات اعدام را کنار گذاشته‌اند. برخی از سیاست‌مداران و اقتصاددانان برجسته

۲۴. full employment

۲۳. self-affirmation

محافظه‌کار، مانند جرج ویل<sup>۲۵</sup>، ویلیام ف. باکلی پسر<sup>۲۶</sup>، پت رابرتسون<sup>۲۷</sup> و میلتن فریدمن<sup>۲۸</sup> مجازات مرگ را به خاطر هزینه گزاف آن و هرج و مرجی که در نظام کیفری به وجود می‌آورد، زیر سؤال برده‌اند. منتقدان مارکس می‌توانند به وجود مجازات اعدام در کشورهای به اصطلاح سوسیالیست یا کمونیست، مانند اتحاد جماهیر شوروی سابق، چین، کره شمالی و کوبا اشاره کنند. با این همه، این کشورها هیچ‌کدام سوسیالیست یا کمونیست واقعی، دست‌کم به معنایی که مدّ نظر مارکس بود، نیستند. منصفانه نیست که برای بررسی مسئله جرم و مجازات در جوامع سرمایه‌داری، به حکومت‌های تمامیت‌خواهی توجّه کنیم که تنها نام سوسیالیست یا کمونیست را بر خود دارند.

امروزه، صحبت از جوامع سرمایه‌داری یا سوسیالیستی معنای چندانی ندارد، زیرا هیچ نمونه خالصی از این دو وجود ندارد (احتمالاً هیچ‌گاه وجود نداشته است). تمام کشورها اکنون عناصری از سرمایه‌داری و سوسیالیسم را در خود دارند. برای مثال، در ایالات متّحده تأمین اجتماعی و مدیکر<sup>۲۹</sup> و مدیکید<sup>۳۰</sup> و برنامه‌های اجتماعی دیگری مانند آموزش همگانی، کتابخانه‌های عمومی، پارک‌های عمومی و بزرگراه‌ها، آشکارا خصلتی سوسیالیستی دارند. حتّی آن‌چه رفاه برای ابرشرکت‌ها خوانده می‌شود، مانند یارانه‌ها و گریزگاه‌های مالیاتی برای ابرشرکت‌ها، امری سوسیالیستی است. در ابتدای قرن بیست و یکم، تمام کشورها اقتصادی «ترکیبی» دارند؛ یعنی هر دو عنصر سرمایه‌داری و سوسیالیسم در آن‌ها وجود دارد. در نتیجه، احتمالاً باید برای اشاره به آن‌ها گفت جامعه‌ای که در آن سوسیالیسم غلبه دارد یا جامعه‌ای که در آن سرمایه‌داری غلبه دارد.

آن‌چه در زمان حاضر در جهان در حال وقوع است، گذار از جوامعی با غلبه سرمایه‌داری پیشرفته دولتی، مانند ایالات متّحده و بریتانیا، به جوامعی با غلبه سوسیالیسم دولتی، و گذار از آن‌چه به غلط دولت‌های سوسیالیستی خوانده می‌شود، مانند روسیه و چین، به مراحل ابتدایی سرمایه‌داری است. مارکس گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را پیش‌بینی کرده بود، اما هرگز تصوّرش را نمی‌کرد که جوامع بخواهند مراحل ضروری تحوّل را نادیده بگیرند؛ امری که در رابطه با تمام جوامع به‌ظاهر دارای دولت سوسیالیستی یا «دولت کمونیستی» اتفاق افتاده است. اتخاذ نظام تجارت آزاد (سرمایه‌داری) توسط جوامعی که پیش‌تر ظاهراً دولت‌هایی سوسیالیستی یا کمونیستی محسوب می‌شدند، در واقع تشخیص دیرموقع این امر است که همان‌طور که مارکس استدلال کرده بود، سرمایه‌داری مرحله‌ای ضروری از فرآیند گذار است.

---

۲۸. Milton Friedman

۲۹. Medicare. بیمه درمانی سالخوردگان و افراد معلول

۳۰. Medicaid. خدمات درمانی نیازمندان

۲۵. George Will

۲۶. William F. Buckley Jr.

۲۷. Pat Robertson



همچنین، منتقدانِ مارکس چشم‌انداز کمونیسم مارکس را خیال‌پردازانه می‌دانند. با این حال، مارکس (و انگلس) در *ایدئولوژی آلمانی* استدلال می‌کنند که کمونیسم نه «شرایطی است که باید ایجاد شود» و نه «ایدئالی است که واقعیت باید خود را با آن تنظیم کند»، بلکه «حرکتی واقعی است که وضعیت کنونی امور را از میان خواهد برد» (Marx و Engels، ۱۹۷۶: ۵۷-۵۶). دلیل این که مارکس کمونیسم را خیال‌پردازانه نمی‌داند این است که عواملی که بدون حضور آن‌ها کمونیسم ناممکن می‌شد، اینک به صورت بالقوه در شرایط کنونی وجود دارند. با این حال، هرچند که «عوامل کمونیسم» ممکن است به شکل بالقوه در شرایط کنونی وجود داشته باشند، اما این باور مارکس که این امور بالقوه به شکلی اجتناب‌ناپذیر فعلیت خواهند یافت، در واقع ایدئالیسم او را آشکار می‌کند.

## نتیجه‌گیری

الغای مجازات مرگ نیازی به توجیهات مارکسیستی ندارد، اما چنین توجیهاتی به غنای استدلال‌های فراوانی که در این راستا وجود دارند، کمک می‌کند. در خور توجه است که یکی از محافظه‌کارترین نهادهای جامعه از نظر سیاسی - کلیسای کاتولیک رم - در مخالفت با مجازات اعدام با ایدئولوژی سیاسی رادیکال مارکسیسم هم‌نظر است. اگر مارکسیست‌ها و پاپ می‌توانند در رابطه با مسئله اعدام اشتراک نظر داشته باشند، پس احتمالاً کسانی که بین این دو کرانه سیاسی قرار دارند، در نهایت حکمت الغای مجازات مرگ را در خواهند یافت.

## منابع

- Bohm, R. M. (1984). Beyond employment: Toward a radical solution to the crime problem. *Crime and Social Justice*, 21-22, 213-222.
- Bottomore, T. B. (Ed.). (1963). *Karl Marx: Early writings* (T. B. Bottomore, Trans.). New York: McGrawHill.
- Caffentzis, G. (2000). Report on death penalty in Cuba dialogue. [ocf.berkeley.edu/~marto/adp/cuba.htm](http://ocf.berkeley.edu/~marto/adp/cuba.htm). Accessed 10 Sept 2007.
- Chambliss, W. J. (1976). Functional and conflict theories of crime: The heritage of Emile Durkheim and Karl Marx. In W. J. Chambliss & M. Mankoff (Eds.), *Whose law what order?* (pp. 1-28). New York: Wiley.
- Currie, E. (1997a). Market, crime and community: Toward a mid-range theory of post-industrial violence. *Theoretical Criminology*, 1, 147-172.

- Currie, E.** (1997b). Market society and social disorder. In B. D. MacLean & D. Milovanovic (Eds.), *Thinking critically about crime* (pp. 37–42). Vancouver, BC: Collective Press.
- Engels, F.** (1968). *The condition of the working class in England* (W.O. Henderson & W. H. Chaloner, Trans.). Stanford, CA: Stanford University Press.
- Filler, L.** (1967). Movements to abolish the death penalty in the United States. In T. Sellin (Ed.), *Capital punishment* (pp. 104–122). New York: Harper & Row.
- Gordon, D. M.** (1976). Class and the economics of crime. In W. J. Chambliss & M. Mankoff (Eds.), *Whose law what order?* (pp. 193–214). New York: Wiley.
- Gorecki, J.** (1983). *Capital punishment: Criminal law and social evolution*. New York: Columbia University Press.
- Marx, K.** (1853). *New York Daily Tribune* article on the death penalty. [marxists.org/archive/marx/works/1853/02/18.htm](http://marxists.org/archive/marx/works/1853/02/18.htm).
- Marx, K., & Engels, F.** (1976). *The German ideology*. New York: International.
- Ollman, B.** (1976). *Alienation* (2nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Petersilia, J.** (1990). Death penalty resolution debated and endorsed. *The Criminologist*, 15, 1.
- Radelet, M. L., & Akers, R. L.** (1996). Deterrence and the death penalty: The view of the experts. *Journal of Criminal Law and Criminology*, 87, 1–16.
- Taylor, I., Walton, P., & Young, J.** (1974). *The new criminology: For a social theory of deviance*. New York: Harper and Row.
- Vold, G. B., & Bernard, T. J.** (1986). *Theoretical criminology* (3rd ed.). New York: Oxford.
- Walker, R. N.** (2006). How the malfunctioning death penalty challenges the criminal justice system. *Judicature*, 89, 265–268.
- Young, J.** (1997). Left realism: The basics. In B. D. MacLean & D. Milovanovic (Eds.), *Thinking critically about crime* (pp. 28–36). Vancouver, BC: Collective Press.

---

مأخذ این مقاله ترجمه شده دفترهای آسو ۱۳: درباره اعدام (به کوشش فرهاد ثابتان)، صفحه‌های ۱۷۱ تا ۱۸۴، منتشر شده در آذر ۱۳۹۹ ه.ش، است ([aasoo.org/fa/daftarha/3144](http://aasoo.org/fa/daftarha/3144))، و حق چاپ و نشر آن به «نشر آسو» تعلق دارد. مقاله انگلیسی، با عنوان «Karl Marx and the Death Penalty»، در نشریه *Critical Criminology*، دوره ۱۶، شماره ۴، صفحه‌های ۲۸۵ تا ۲۹۱، و در سال ۲۰۰۸ م، انتشار یافته است ([link.springer.com/article/10.1007/s10612-008-9062-8](http://link.springer.com/article/10.1007/s10612-008-9062-8)). متن ترجمه یک بار ویرایش صوری و فنی شد. همه پانوشتها در طی ویرایش به مقاله اضافه شده است. - بازنشردهنده